

سخنرانی کتب

نزدیک ترین

آیت الله جوادی آملی *

راهم به مقصد چیست؟ پس مطلب اول آن است که انسان باور کند مسافر است و مهاجر. اگر باور کرد مسافر است و هدفمند است و هدف هم جز لقای خدا چیزی نخواهد بود، قهراً به این فکر است که نزدیک ترین راه به مقصد چیست؟

اصل دوم آن است که بین نزدیکی و آسانی فرق است. ممکن است چیزی نزدیک باشد؛ ولی آسان نباشد؛ چون هدف بسیار بلند است و نتیجه بسیار گرانبه است، اگر راه نزدیکی پیدا شد، دشوار هم هست. اصل سوم آن است که خدای سبحان

هر مسافری می‌کوشد نزدیک ترین راه را انتخاب بکند که زودتر به مقصد برسد. این یک اصل است و خواسته همه ما این است. آنهایی که باور کردند انسان مسافر است و با مردن از بین نمی‌رود و مرگ پوسیدن نیست؛ بلکه از پوست به درآمدن است؛ مرگ ماندن در طبیعت نیست؛ بلکه هجرت از طبیعت است، در صدد راه حل اند که حالا که من مسافر، نزدیک ترین

* سخنرانی آیت الله جوادی آملی (دامت برکاته)

در درس اخلاق، قم، اردیبهشت ۱۳۸۴.

دارند، آبرار هم دارند. بنابراین اوصافی را برای سابقِ مقرب ذکر می‌کند که انسان می‌فهمد راه تقرب به خدا چیست. مقربان کسانی‌اند که نزدیک‌ترین راه را طی کرده‌اند و نزدیک شدند. فاصله زیاد نیست با لقای رحمت الهی و وجه الهی. پس گاهی خدای سبحان آن نزدیک‌ترین راه را با تشریح اوصاف مقربان بیان می‌کند. وقتی خدای سبحان یک عده را به عنوان بندگان مقرب معرفی می‌کند؛ یعنی اینها به من نزدیک‌اند. اوصاف اینها، عقائد اینها، اخلاق اینها، سیره اینها، سنت اینها معلوم می‌شود عامل تقرب است.

مطلب بعدی آن است که خدای سبحان، گذشته از اینکه اوصاف مقربان را ذکر می‌کند، *أَقْرَبُ الطَّرِيقِ* را، یا نزدیک‌ترین راه را به صورت عصاره و خلاصه به ما ذکر می‌کند. می‌فهماند که چه راهی به خدا نزدیک است. از اینجا، همین راه نزدیک به دو شعبه تقسیم می‌شود؛ یک راه بالا و یک راه پائین.

که راهنماست، صراط مستقیم را به ما ارائه کرده است؛ فرمود: راههای فراوانی برای دیدار من هست. *(الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)*^۱؛ «کسانی که در راه ما کوشش و مجاهدت کردند، به راههای خودمان هدایت می‌کنیم.»

راههای خدا زیاد است، قهراً و قطعاً نزدیک‌ترین راه را هم به ما نشان داده است. وقتی ما باور کردیم نزدیک‌ترین راه در قرآن هست، آنگاه پژوهش ما بیش‌تر می‌شود که ببینیم آن راهی که از همه راهها نزدیک‌تر است، چیست؟

اصل بعدی آن است که قرآن کریم از چند منظر، آن را به ما می‌فهماند. یکی با گزارش اوصاف مقربان است. خداوند می‌فرماید: گذشته از اینکه یک عده کج راه می‌روند و جز اصحاب *الْمَشْتُمَةِ*‌اند، آنها که در راهند و اصحاب میمنه‌اند، مقربان هم در بین آنها هستند. *سَابِقُونَ مُقَرَّبُونَ*^۲

۱. عنکبوت/۶۹.

۲. برداشت از سوره واقعه/۱۰.

باشد. ﴿هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَّيُّ
الْأَرْضِ إِلَهُ﴾^۱ «او کسی است که هم
در آسمان معبود است و هم در
زمین.»

پس دو راه دارد؛ یک راه بالا، یک
راه پائین. یک راه برجسته، یک راه
فروتنی. آن راه برجسته نصیب هر
کسی نمی‌شود. انبیاء هستند، اولیاء
هستند، معصومان هستند، مرسلین
هستند؛ اینها آن راه برجسته را طی
می‌کنند؛ اما راه پائین راه تواضع است
و دل شکستگی و فروتنی و ...

یا انسان پیش خدا می‌رود، یا خدا
به نزد او تنزل می‌کند. اگر انسان نظیر
انبیاء و اولیاء و انسانهای معصوم بود،
به مقام ﴿ثُمَّ دَسَّىٰ فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ
قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾^۲؛ «سپس نزدیک‌تر و
نزدیک‌تر شد، تا آنکه فاصله او [با
پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان یا
کم‌تر بود.» می‌رسد، بالا می‌رود. ﴿إِنَّ
الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَتَهْرٍ فِي مَعْدِنِ صِدْقٍ

اگر خدای سبحان جهتی
می‌داشت، در عرش بود و در فرش
نبود، در افلاک بود و در خاک نبود،
انسان فکر می‌کرد که نزدیک‌ترین راه
همان بالا رفتن است! خیلی باید علم
داشته باشند، خیلی کمال داشته باشند،
خیلی ولایت داشته باشند، خیلی
اخلاص داشته باشند تا بالا بروند و به
خدا نزدیک بشوند. اگر تنها راه
نزدیکی به خدا همان راه بالا بود، باید
آن راه بالا را شناسائی کرد و پیمود؛
ولی دو شعبه دارد. تنها راه قُرب
إِلَى اللَّهِ و مشاهده خدا این نیست که
انسان عالم‌ترین، عاقل‌ترین،
کامل‌ترین، عابدترین انسانها باشد. اگر
آن راه را طی کرد، خُب خیلی از
کمالات نصیبش می‌شود؛ آن البته
أَقْرَبُ الطَّرِيقُ است؛ ولی یک راه پائین
هم دارد. اگر خدای سبحان در اوج
آسمانها ما ظهور و حضور دارد، در
قعر دریاها هم حضور و ظهور دارد.
اینطور نیست که یک جایی باشد که
از خدای سبحان - معاذ الله - خالی
باشد و خداوند آنجا حضور نداشته

۱. زخرف/۸۴.

۲. نجم/آیات ۸ و ۹.

نزدیک‌ترین راه برای لقای خدا همان «قلب شکسته» است. لذا گفتند: احساس کنید که نیازمندید. «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»؛ «ای مردم، شما به خداوند نیازمندید.» این دل شکسته یک وقتی طبق علل و عوامل قهری است، مثل کسی که در حال غرق شدن است، یا بیمار صعب‌العلاجی دارد، یا بیماری صعب‌العلاج دارد؛ یک وقت این است. یک وقت هست نه، با درس و بحث هم حل می‌شود.

فقیر، معنایش این نیست که کسی مال ندارد. آنکه مال ندارد، او را فقیر نمی‌گویند، او را می‌گویند: «فاقد»؛ یعنی مال را فاقد است. «فقیر» لغتاً به معنای نदार نیست. فقیر به کسی می‌گویند که ستون فقراتش شکسته است و قدرت قیام ندارد. چون کسی که اقتصادش ضعیف است، مالی در دست او نیست، قدرت مقاومت ندارد، به این مناسبت به انسان نदार گفتند فقیر. وگرنه فقیر یعنی کسی که

عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ؛^۱ «یقیناً پرهیزکاران در باغها و نهرهای بهشتی، در جایگاه صدق، نزد خداوند مالک مقتدر جای دارند.» اینها خیلی بالا می‌روند. یا، یک انسان خاضعی است، فروتن است، متواضع است، دل شکسته است؛ «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ»^۲ من در نزد قلب شکسته هستم. اگر کسی دل شکسته شد، و از همه جا ناامید شد، او می‌تواند یک پناهگاهی را شناسائی کند و خود را در آن پناهگاه جا بدهد که «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي»^۳ کلمه لا اله الا الله، دژ نفوذناپذیر من است. اگر کسی دل شکسته داشت، بداند می‌تواند میزبانی خدا را به عهده بگیرد که این کار نصیب عده زیادی می‌شود. اگر کسی مهمان خدا شد، آن راه بالا را طی کرده است. اگر میزبان خدا شد، راه پائین را طی کرده است.

۱. قمر/آیات ۵۳ و ۵۴.

۲. منیه المرید/ صفحه ۱۲۳.

۳. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.

نمی‌داند یک فرصت خوبی برای مناجات را دارد از دست می‌دهد. آخر این دهن کجی و بد دهنی چه مشکلی را حل می‌کند؟ انتقاد کردن چیز بسیار خوبی است؛ اما حالا بد گفتن و عصبانی شدن مشکلی را حل نمی‌کند. اما یک وظیفه دیگری هم ما داریم. با آن کسی که تمام گره‌ها به دست او حل می‌شود، با او هم بالاخره یک درد دل باید بکنیم یا نکنیم؟

اینهایی که کار به دست آنها نیست، نسبت به اینها گاهی آدم اعتراض می‌کند، بد می‌گوید، فریاد می‌زند، نعره می‌کشد و کاری هم دست اینها نیست. حالا یا می‌کنند، یا نمی‌کنند؛ اما آن که کار به دست اوست، با او هم باید یک حرفی داشته باشیم یا نداشته باشیم؟! حق خواهی، قیام، مبارزه کردن، ظلم ستیزی، اینها همه‌اش درست است؛ اما انسانی که دلش شکست، تمام کارهایش، برنامه‌هایش همین است؟

ستون فقراتش و مهره‌اش شکسته است. قرآن کریم می‌فرماید: شما قدرت قیام ندارید. روی چه می‌خواهید بایستید؟! روی کدام پا می‌خواهید بایستید؟! شما این ستون فقرات‌تان، این مهره کم‌رتان شکسته است. یک انسان قطع نخاعی، دل شکسته دارد. کسی که چرخ شما را، این ویلچر شما را حرکت می‌دهد، دیگری است. اگر این معنا برای ما روشن شد، بعد باور کردیم، آن وقت می‌شویم میزبان رحمت حق.

نباید گفت: نزدیک‌ترین راه عصمت است، نزدیک‌ترین راه امامت است، نزدیک‌ترین راه ولایت است که ما دسترسی نداریم! آن نزدیک‌ترین راه است به سمت بالا که ما دسترسی نداریم؛ اما یک نزدیک‌ترین راه دیگری هم هست. اگر ما نتوانستیم مهمان خدا بشویم، می‌توانیم میزبان او باشیم. فرمود: **أَنَا عِنْدَ الْمُكْسِرَةِ قُلُوبُهُمْ.**

مَرَجَبِي به نام نماز شب یک وقت کسی قلب شکسته دارد، به در و دیوار عالم بد می‌گوید. این

یا یک شب زنده‌داری، یک مناجاتی، یک سجده‌ای!

قلب اگر شکست، انسان از همه جا ناامید است. اعتراضاتش را هم می‌کند، مبارزه‌اش هم می‌کند، ظلم ستیزی هم می‌کند، فریاد هم می‌زند، داد هم می‌کشد؛ اینها همه درست؛ اما کار به دست کیست؟ یک مثالی بعضی از ادیبان معرفت‌پرور ما دارند. می‌گویند: گاهی ممکن است انسان مدتها زحمت بکشد، این گره‌های کور کیسه‌ها را باز کند. اگر با دست باز نشد، با دندان این گره را باز می‌کند. خُب باز کردید، این کیسه خالی است! شما مشکل‌تان حل نمی‌شود ... مثل یک دانشجو یا طلبه‌ای که شب تحصیل تمام تلاش و کوشش‌اش این است که این جدولها را حل کند. خُب جدول را حل کردی، این کنه علم نیست. اینکه درس نشد. این گره را باز کردید؛ ولی کیسه خالی است. یک گره دیگری را باز کنید که پر است ...

بنابراین، این فرصت، یک فرصت زرینی است برای ما که اگر یک وقتی قلب ما شکست، این نزدیک‌ترین راه است. وگرنه راههای عادی را ما به طور عادی طی می‌کنیم؛ نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، واجبها را انجام می‌دهیم، مستحبات هم إن شاء الله انجام می‌دهیم، محرّمات را هم ترک می‌کنیم؛ همه اینها اثر دارد و انسان در دنیا آبرومند است و در آخرت سعادت‌مند است؛ اما آن مقام والا و بالا که انسان یا مهمان خدا بشود، یا میزبان او، با این سیر و سلوک حل نمی‌شود. آن با جذب حل می‌شود. با کشش حل می‌شود. با بردن حل می‌شود؛ نه با رفتن. حالا با این پا چه قدر ما می‌توانیم برویم؟ فاصله هم که محدود نیست. هر اندازه رفتیم، ما را إن شاء الله می‌پذیرند؛ آن هم حرفی در آن نیست. اما اگر کسی طمع مقام بالاتر دارد، با رفتن حاصل نمی‌شود. با بردن حاصل می‌شود. چه کسی را می‌برند؟ یا انسان خیلی اوج بگیرد، به مقام

يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ الْبَتَّةَ كَافِتْنِ او ثواب دارد، بی اثر هم نیست؛ اما وقتی مضطر شدی، بگو: یا الله! چون آدم وقتی مضطر شد، موحد خوبی هم می شود. چون برای او ثابت می شود که از هیچ کسی کار ساخته نیست.

از بیان نورانی امام حسن عسکری علیه السلام رسیده است که: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ سَفَرًا لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»^۱ رسیدن به خدا، سفری است که جز با مرکب شب انجام نمی شود. یعنی مهمان خدا شدن یک سفری است که بدون مرکب نمی شود. انسان پیاده آنقدر نمی تواند این راه را طی کند که به مقصد برسد. این راه طولانی، مرکب مقتدری می خواهد. مرکب کسی که بخواید به لقای خدا برسد، «نماز شب» است. «امتطاء» یعنی مطیه گیری؛ مطیه یعنی مرکب راهوار، با پیاده روی، انسان خسته می شود و می ماند؛ ولی سواره رفتن آسان است. و اگر

دنی فتدلی برسد، یا عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ برسد که از آن به بعد بگویند: اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ، از آن به بعد ببرند. یا نه، اینقدر فروتن و خاضع باشد که لطف و رحمت الهی پیش او تنزل کند، بفرماید: أَنَا عِنْدَ الْمُتَكْسِرَةِ قَلْبُوهُمْ. اگر دلی شکست، این است.

اینکه می گویند: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»^۲ کیست که اجابت کند بیچاره ای که او را می خواند و بدی و ناراحتی را برطرف کند. همین است. نه یعنی وقتی مضطر شدی، أَمَّنْ يُجِيبُ بَخْوَان! ما هر وقت مشکلی داریم، أَمَّنْ يُجِيبُ می خوانیم. معنای آیه که این نیست. معنای آیه این است که وقتی مضطر شدی، بگو: یا الله، جواب می گیری. برای اینکه مضطر را او جواب می دهد. کسی که همه راهها به روی او بسته شد، او جواب می دهد. نه اینکه وقتی مضطر شدی، بگو أَمَّن

۱. فجر / ۲۸.

۲. نمل / ۶۲.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۸۰.

راههای خدا زیاد است،
 قهراً و قطعاً نزدیک‌ترین
 راه را هم به ما نشان داده
 است. وقتی ما باور کردیم
 نزدیک‌ترین راه در قرآن
 هست، آن‌گاه پژوهش ما
 بیش‌تر می‌شود که ببینیم
 آن راهی که از همه راهها
 نزدیک‌تر است، چیست؟

اگر کسی بخواهد معرفت خدای
 را در دل جای بدهد، محبت کسی را
 در دل جای بدهد که رَحْمَتِي وَسِعَتْ
 كُلَّ شَيْءٍ^۱، باید قلبی عرشی داشته
 باشد: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ،
 این است که گفته شد: قَلْبُ الْمُؤْمِنِ
 عَرْشُ الرَّحْمَنِ^۲. چنین انسانی می‌تواند
 به اندازه هستی خود از لطف ویژه
 الهی برخوردار باشد.

اوصاف دیگری، اهداف دیگری،
 کمالات دیگری برای مقربان ذکر شده
 است که كُنْتُ سَمْعُهُ، كُنْتُ بَصَرُهُ^۱ و
 مانند آن، همه محصول قُرب است.
 اگر کسی مهمان خدا بشود، آن
 مقامات را پیدا می‌کند.

اگر میزبان خدای سبحان بشود هم
 بعید نیست که این مقامات را پیدا
 کند. ما می‌خواهیم در حد هستی‌مان
 از لطف الهی طرفی ببندیم.

این بیان نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام
 که به کمیل فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ
 أَوْعِيَتَ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها؟^۲ این دلها ظروف
 [معارف] است، بهترین دل آن قلبی
 است که ظرفیتش بیش‌تر باشد...»
 برای این است که کالای بیش‌تری
 می‌خواهد در این ظرف جا بگیرد.
 کالای بیش‌تر، همان خدای سبحان
 است که وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ^۳.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۳. بقره/۲۵۵.

۴. اعراف/۱۵۶.

۵. بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۹.